

نشریه ادب و زبان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۳۰ (پیاپی ۲۷) زمستان ۹۰

رویکرد معناگرایانه به وابسته‌های پیشین در داستان

رستم و سهراب

* (علمی - پژوهشی)

دکتر علی اکبر باقری خلیلی

دانشیار دانشگاه

مازندران

مرضیه حقیقی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

زبان از دیدگاه سوسور، یک سیستم و جوهر آن ارتباط است و ایجاد ارتباط به توانش و کنش زبانی مربوط می‌گردد. توانش زبانی، یک مقوله زبان‌شناسانه و کنش زبانی یک پدیده معناگرایانه و زیبایی‌شناسانه است و از مناسبات همنشینی و جانشینی زبان پدید می‌آید؛ از این رو، برای آفرینش آثار هنری و کشف یا آفرینش وجوه زیبایی شناختی، تسلط بر مؤلفه‌های تمایزبخش صورت و معنا، اجتناب ناپذیر است زیرا معنا از روابط شبکه داخلی/درونی برای برقراری ارتباط با عناصر و پدیده‌های جهان بیرونی آفریده می‌شود و در این باره، نسبت میان سبک و روش بیان با زبان و به‌ویژه با مشخصه‌های دستوری، صرفی، نحوی و نظام واژگان، نقش تعیین‌کننده دارند و وابسته‌های پیشین یکی از عناصر مهم

دستوری برای نیل بدین مقصودند که بدون توجه به جایگاه و ارزش بلاغی آنها، تحلیل و بررسی متن با اختلال روبه‌رو خواهد شد.

این مقاله ضمن توصیف کارکردهای دستوری هفت وابسته پیشین: صفت اشاره، صفت مبهم، صفت شمارشی، صفت پرسشی، صفت بیانی پیشین، یک/یکی نکره و شاخص و تبیین ارتباط این وابسته‌ها با هسته‌ها، تعداد و درصد کاربرد هر کدام را استخراج کرده و به بررسی و تحلیل انگیزه‌ها و مقاصد بلاغی آنها در داستان رستم و سهراب پرداخته است. به علاوه، چون در هر کنش ارتباطی، نشانه‌ها یکی از این پنج وجه را دارند: شناساننده، مشخص کننده، شرح دهنده، امری و شکل دهنده یا منطقی، در این پژوهش نشان داده شده که وابسته‌های پیشین در داستان رستم و سهراب، نقش سه نشانه: شناساننده، مشخص کننده و شرح دهنده را ایفا نموده‌اند.

کلیدواژه‌ها: وابسته‌های پیشین، معنا، مقاصد بلاغی و داستان

رستم و سهراب.

۱. درآمد

سوسور زبان را یک سیستم می‌دانسته و عقیده داشته که جوهر زبان، ارتباط میان مفاهیم و آواهاست. (الحسینی، ۱۳۸۶: ۱۲-۱۳) وی این ارتباط را اختیاری ذکر کرده و چگونگی ایجاد ارتباط را از یک طرف، به توانش زبانی و از طرف دیگر، به کنش زبانی مربوط دانسته است. بررسی زبان از دیدگاه توانش، اساساً به زبان‌شناسی مربوط می‌گردد و تحلیل زبان از دیدگاه کنش، به حوزه‌های مختلف کارکردی و از جمله حوزه ادبی.

بنابراین، «هر قطعه‌ای از زبان دارای صورت و معناست که اولی، نتیجه رابطه درونی و دومی، نتیجه رابطه بیرونی آن است» (باطنی، ۱۳۸۵: ۱۸) و برای دست‌یابی به رابطه بیرونی، یعنی معنای گزاره‌ها، ابتدا باید به توصیف ساختمانی یا رابطه درونی آنها پرداخت. این رویکرد، ما را به «بافت»، یعنی «شبكة روابطی که بین صورت (دستور و واژگان) و جهان بیرون وجود دارد و درحقیقت، معنی خارجی زبان را تشکیل می‌دهد» (همان: ۳۰) رهنمون می‌گردد. «این نظر سوسور که باید هر پدیدار را در مناسبتش با مجموعه پدیدارهایی که خود بخشی از آنهاست، بررسی کرد، اساس روش ساختارگرایی است» (احمدی، ۱۳۸۵:

(۲۱) و منجر به پیدایش رویکردهای بافتی شده است. به هر حال، در تحلیل ساختاری علاوه بر تأکید بر شیوه‌های قبض و بسط معنا، بر مشخصه‌های دستوری، صرفی و نحوی و نظام واژگان تأکید شده و وابسته‌های پیشین اسم‌درشمار یکی از عناصر مهم دستوری است که بدون توجه به جایگاه دستوری و ارزش بلاغی آنها، تحلیل و بررسی متن و دستیابی به معنای آن، دچار اختلال خواهد شد.

۲. مفاهیم نظری

۲-۱. وابسته‌های پیشین

یکی از ویژگی‌های اسم، وابسته‌پذیری است. گروه اسمی از یک اسم به‌عنوان هسته و یک یا چند وابسته درست می‌شود که وجود وابسته اختیاری است. (وحیدیان، ۱۳۸۲: ۶۸) از دیدگاه فرشیدورد، وابسته، معنی هسته را کامل می‌کند یا چیزی به آن می‌افزاید و بدون هسته نمی‌تواند نقش خود را ایفا نماید. (فرشیدورد، ۱۳۷۸: ۱۰۴ و ۱۳۸۲: ۱۰۱)

فرشیدورد وابسته‌ها را به پیشین، پسین و گردان (همان، ۱۳۸۲: ۳۳۸) و وحیدیان به پیشین و پسین تقسیم کرده (وحیدیان، ۱۳۸۲: ۶۹) و باطنی از وابسته‌های پیشین و پسین با نام‌های پیشرو و پیرو یاد کرده است. (باطنی، ۱۳۸۵: ۱۳۷-۱۳۸)؛ همچنین باطنی وابسته‌های پیشین را به چهار طبقه (همان، ۱۴۰-۱۴۳)؛ فرشیدورد به پنج دسته (۱۳۸۲: ۳۳۸) و وحیدیان به سه تقسیم کرده است؛ بدین‌قرار: صفت اشاره، صفت پرسشی، یک نکره، صفت تعجبی، صفت مبهم، صفت شمارشی اصلی (+ممیز)، صفت شمارشی ترتیبی نوع ۱ (با پسوند -مین)، صفت عالی و شاخص. (۱۳۸۲: ۶۹).

۲-۲. معنا

معنای واژه، آن است که براساس روابط شبکه داخلی‌اش با سایر واژگان و دریافت موقعیتی خاص، برای عناصر و پدیده‌های جهان بیرون استنباط می‌گردد؛ بنابراین، «معنی یک واژه در چهارچوب بافتی که در آن به وقوع پیوسته است، به‌طور کامل قابل توصیف خواهد بود؛ یعنی تحلیل زبانی به‌طور عمده با توزیع عناصر زبانی سروکار دارد» (پالمر، ۱۳۸۱: ۱۵۷) و منظور از معنای بلاغی واژگان، معنای پدیدآمده از ارتباط آن با سایر عناصر گزاره از دیدگاه زیبایی‌شناختی است؛ از این‌رو، در بُعد بلاغی، معنی مجازی و ثانوی واژگان

مورد توجه است و این رویکرد به زبان، ظرفیت آن را بالا می‌برد و «ظرفیت زبان در گشایش دنیا‌های جدید است.» (ریکور، ۱۳۸۴: ۱۰۸)

۳. فرضیه پژوهش

پژوهش این مقاله بر دو فرض استوار است: ۱. بخشی از لایه‌های معنایی و التذاذ ادبی برآمده از بررسی معناگرایانه وابسته‌های پیشین است؛ ۲. بررسی بعضی از وابسته‌های پیشین از دیدگاه معنایی، نشان می‌دهد که قابل حذف یا در بعضی موارد، حتی قابل جایگزینی نیستند.

۴. روش پژوهش

روش پژوهش این مقاله، توصیف وابسته‌های پیشین از دیدگاه دستوری و تحلیل اهداف و انگیزه‌های بلاغی آن‌ها در محور همنشینی گزاره‌ها، براساس تلفیق نظریه زبان‌شناسی نوین و دیدگاه بلاغی سنتی است و واحد تحلیل، بیت‌های مرتبط با این پژوهش در داستان رستم و سهراب از شاهنامه فردوسی، بر اساس چاپ مسکو، به کوشش حمیدیان است.

۵. رویکرد معناگرایانه به وابسته‌های پیشین

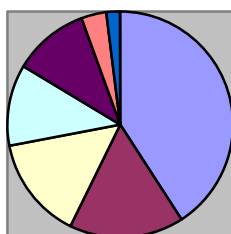
معنای متن از یک طرف، تابع نظام و توانش زبانی و از طرف دیگر، حاصل سبک و ساختار خاصی است که شاعر یا نویسنده در کنش زبانی‌اش به آن می‌بخشد و این سبک و ساختار در ارتباط با وابسته‌ها، اول به جایگاهشان و دوم به مناسبات آنها با سایر عناصر در محور همنشینی و شبکه داخلی (صورت) مربوط می‌گردد؛ از این رو، بین دستور و معنی، دو رابطه پیچیده وجود دارد: یکی این که مقولات دستوری را باید در ارتباط با معنی وضع کنیم و دیگر این که میان دستور و معنی‌شناسی، مرز دقیقی وجود ندارد و یا تشخیص آن، بسیار مشکل و حتی غیر ممکن است. (پالمر، ۱۳۸۱: ۲۰۵-۲۰۶)

اولمان معتقد است «برای این که معنای یک کلمه فهمیده شود، باید مجموعه کلمه‌های مرتبط با آن، از حیث معنایی هم فهمیده شوند.» (عمر، ۱۳۸۵: ۷۳) سوسور مناسبات همنشینی و جانشینی را تعیین‌کننده لفظ و معنای هر نشانه زبانی می‌داند که تمامی ساختارهای زبان را می‌توان با آنها شناخت و توضیح داد. به بیان او «در هر کنش ارتباطی، نشانه‌ها یکی از این پنج وجه را داریند: ۱. شناساننده، همچون: من، اکنون، سر ساعت پنج؛ ۲. مشخص‌کننده، همچون: سفید، پارچه، بزرگ‌تر؛ ۳. شرح‌دهنده، همچون: زیبا، خشن؛ ۴. امری، همچون: برو، بین؛ ۵. شکل‌دهنده یا منطقی، همچون: یا، نه، +، ۵، بعضی. هر گزاره از ترکیب (وگاه

از تمامی) این عناصر ساخته می شود. (احمدی، ۱۳۸۵: ۱۹ و ۲۹) این مقاله از مجموع وابسته های پیشین در دستورهای مختلف، هفت وابسته را به دلیل ارزش بلاغی بیشتر، در داستان رستم و سهراب مورد بررسی قرار داده است. این وابسته ها از میان پنج وجه نشانه ها، سه نشانه را شامل می گردند: ۱. شناساننده، ۲. مشخص کننده و ۳. شرح دهنده.

تعداد و درصد کاربرد هفت وابسته پیشین در داستان رستم و سهراب، در جدول و نمودار زیر نشان داده شده و سپس، به صورت جداگانه به بررسی آنها پرداخته شده است.

نمودار دایره ای میزان کاربرد صفت های پیشین در داستان رستم و سهراب



نوع وابسته ها	تعداد	درصد
صفت اشاره	۲۲۵	٪۴۱
صفت بیانی پیشین	۹۰	٪۱۶
صفت مبهم	۸۱	٪۱۵
یک/یکی نکره	۶۴	٪۱۲
صفت شمارشی	۶۱	٪۱۱
شاخص	۱۹	٪۳
صفت پرسشی	۱۱	٪۲
جمع	۵۵۱	٪۱۰۰

۵-۱. **صفت اشاره:** مطابق جدول فوق، صفت اشاره بیشترین کاربرد را دارد. این صفت یکی از وابسته های پیشین اسم است که با «اشاره حسی، موصوف را نشان می دهد» (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۳۳۰) و در برخی از آثار به تقلید از عربی، اسم اشاره نیز خوانده شده است. «این» و «آن» و مشتقات آن دو، نظیر: همین، همان، چنین، چنان، این همه و آن همه و... صفت های اشاره به شمار می آیند. کارکردهای صفت اشاره عبارتند از:

۱) تعریف اسم: چنان که در زبان عربی اسم را با «ال» و در انگلیسی با «the» معرفه می کنند، در زبان فارسی این عمل را با صفت اشاره انجام می دهند و برای این کار، گاهی صفت اشاره را پیش از یک اسم عام می آورند: «شب تیره تنها به توران شوی/ بگردی بر آن مرز وهم نغوی» (فردوسی، ۱۳۷۴: ص ۱۷۵، ب ۷۶)؛ «بر آن دژ درون رفت مرد دلیر/ چنان چون سوی آهوان نره شیر» (۲۰۸، ب ۴۸۵) و گاهی صفت اشاره را برای تأکید تعریف و برجسته سازی، پیش از اسمی به کار می برند که: الف) به وسیله صفت، معرفه شده باشد،

مثل سبز، بلند و تابداده در این بیت: «از آن پرده سبز و مرد بلند/ وز آن اسب و آن تابداده کمند» (۲۱۶، ب ۵۹۵)؛ ب) به وسیله جمله توضیحی، معرفه شده باشد، مثل «کجا کشته شد زند رزم» و «که در گنج توست» در بیت های زیر: «یکی سخت سوگند خوردم به بزم / بدان شب کجا کشته شد زندرزم» (۲۲۰، ب ۶۵۲)، «از آن نوشدارو که در گنج توست ...» (۲۴۲، ب ۹۶۴)؛ پ) به وسیله مضاف الیه، معرفه شده باشد، مثلاً گزدهم در بیت زیرمضاف الیه نامه واقع شده: «نشستند گردان به پیشم بهم / چو خواندیم آن نامه گزدهم» (۱۹۵، ب ۳۲۹).

۲) اشاره وصفی جنسی: گاهی قبل از صفت اشاره، حرف «از» می آید و به معنی از این قبیل و از این نوع و یا برای فزون گویی و به نشانه بسیاری به کار می رود. (فرشیدورد، ۱۳۸۰: ۱۴۱/ کزازی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۳۸)

از این نامداران گردن کشان کسی هم برد سوی رستم نشان (۲۳۷، ب ۹۰۱)
از این پرهیز ترک نوحاسته به خفتان بر و بازو آراسته (۲۲۶، ب ۷۳۳)

۱-۲) تخصیص: گاهی کاربرد «از این» با اسم عام برای تخصیص است (شفیعی، ۱۳۴۳: ۹)؛ مثلاً «از این راز» در بیت زیر، بر «راز ویژه» که عبارت از «مرگ» باشد، دلالت دارد:
از این راز جان تو آگاه نیست بدین پرده اندر تو راه نیست (۱۶۹، ب ۴)

انگیزه های ادبی و اغراض معنایی و زیبایی شناختی صفت های اشاره عبارتند از:

۱. تمیز و تشخیص کامل شخص و چیز و یا بیان موقعیت مکانی و زمانی موصوف: منظور از تشخیص کامل موقعیت زمانی و مکانی موصوف از لحاظ دوری و نزدیکی به وسیله صفت اشاره، این است که بتوان موصوف را به خوبی تصور کرد. بنابراین، صفات اشاره «این و آن» در ابیات زیر، نشانه های مشخص کننده به شمار می آیند چنان که مراد از «این مرز»، مرز توران و «این باره»، باره یا دیوار دژ سپید است. به علاوه، از دیدگاه قبض و بسط معنا، معنای مرز و باره را به توران و دژ سپید، محدود می نمایند:

که این باره را نیست پایاب اوی درنگی شود شیر ز اشتاب اوی (۱۹۲، ب ۲۹۶)
از این مرز تا آن بسی راه نیست سمنگان و ایران و توران یکی است (۱۸۱، ب ۱۶۱)

۲. تعظیم موصوف با صفت اشاره به دور: در این گونه موارد، دوربودن، دلیل الایی مرتبه یا بزرگی موصوف است و نشانه های زبانی دال بر آن هستند؛ مثلاً در بیت زیر، «بازوی رستم» و «شهره بودن در جهان»، قرینه های عظمت مهره و پهلوانی رستم هستند و «آن» به عنوان یکی از نشانه های «شرح دهنده» مورد توجه است:

به بازوی رستم یکی مهره بود که آن مهره اندر جهان شهره بود (۱۷۶، ب ۹۹)

هم چنین در بیت زیر، «سراز آسمان گذشتن» و «نامور»، قرینه های اصالت و ارزشمندی گوهر می باشند و «آن»، به عنوان نشانه شرح دهنده، اصالت گوهر را تشریح می کند:

ازیرا سرت ز آسمان برتر است که تخم تو ز آن نامور گوهر است (۱۷۸، ب ۱۲۴)

به هر حال، گاهی عظمت و شگفتی موصوف، شاعر را به وادی مبالغه و اغراق در توصیف می کشاند؛ زیرا اساساً فکر حماسی بر پایه مبالغه استوار است. (صفا، ۱۳۸۴: ۲۶۷) از این رو، فردوسی با کاربرد صفت های اشاره دور، شگفتی و خارق العادگی موصوف را مضاعف می گرداند چنان که در بیت های زیر، شگفتی خود از «فرّ، برز، یال، شاخ و باره» را بدین گونه تصویر می نماید:

کجا گنجد او در جهان فراخ بدان فرّ و آن برز و آن یال و شاخ (۲۴۲، ب ۹۷۱)
نماند پی رخس فرّخ نماند چنان باره نامدار جهان (۱۷۳، ب ۵۳)

۳. تحقیر موصوف با صفت اشاره به دور: گاهی حقارت و پستی شخصیت موصوف را با صفت اشاره به دور بازگو می کنند و در این موارد نیز «آن»، نشانه «شرح دهنده» مبنی بر تحقیر موصوف است و قرینه های موجود در محور همنشینی بر آن دلالت دارند؛ چنان که در بیت زیر، «پشیمان شدن» و «پشت دست خاییدن»، نشانه ها و دلالت های تحقیر موصوف هستند:

هم او ز آن سخن ها پشیمان شده است ز تندی بخاید همی پشت دست (۲۰۴، ب ۴۲۵)

گاهی تحقیر موصوف با تمسخر نیز همراه است. در نمونه زیر، «خندیدن»، قرینه تمسخر برای تحقیر موصوف، یعنی «کار» و در حقیقت فاعل آن، یعنی «ترک نوحاسته یا سهراب» می باشد:

تهمتن چو بشنید و نامه بخواند بخندید از آن کار و خیره بماند (۱۹۶، ب ۳۴۶)

۴. تعظیم موصوف با صفت اشاره به نزدیک: تعظیم با صفت اشاره به نزدیک، بدین سبب است که «چیزی که در نظر کسی قدر و اهمیّت داشته باشد، غالباً مورد توجه و عنایت او قرار می گیرد، مثل این است که به او نزدیک است.» (رجایی، ۱۳۷۹: ۵۷) در نمونه زیر، علاوه بر صفت های اشاره به نزدیک «این و چنین»، «با زوردست»، «پیلتن» و «کشته شدن رستم»، نشانه های «شرح دهنده»، دال بر عظمت موصوف اند و از موصوف های دستوری ترک، یال، زور و کتف، موصوف حقیقی آنها، یعنی سهراب مد نظر است:

بگویم بدین ترک با زور دست چنین یال و این خسروانی نشست
 ز لشکر کند جنگ جوی انجمن بر انگیزد این باره پیلتن
 برین زور و این کتف و این یال اوی شود کشته رستم به چنگال اوی
 (۲۱۸، ب ۶۲۷-۶۲۹)

۵. تحقیر موصوف با صفت اشاره به نزدیک: پدیده ها و عناصر نزدیک به ما، شاید بدین دلیل که به سهولت قابل دسترسی هستند، حقیر و بی اهمیّت پنداشته می شوند و با به کارگیری صفات اشاره به نزدیک، بازتاب پیدا می کنند. بدیهی است که در چنین مواردی نیز قرینه ها و نشانه های «شرح دهنده» در محور هم نشینی کلام وجود دارند؛ چنان که در ابیات زیر، «نگون باد گودرز گشوادگان» و «چون تو دارد پسر»، نشانه های دال بر تحقیر «رای، دانش و هنر»، به وسیله صفت اشاره «این» هستند و می توان آنها را به «کوته فکری، بی دانشی و بی هنری» تعبیر کرد:

بدو گفت سهراب: از آزادگان نگون باد گودرز گشوادگان
 که او چون تو دارد به گیتی پسر بدین رای و این دانش و این هنر
 (ب ۶۱۹-۶۲۰)

و نیز در بیت زیر، «خندیدن سهراب» بر حقارت و بی اعتباری موصوف دلالت دارد:
 بخندید سهراب کاین گفت و گوی بگوش آمدش تیز بنهاد روی (۱۸۳، ب ۱۸۶)

۶. ابهام موصوف: با این که صفات اشاره این و آن، معرفه کننده موصوف اند اما گاهی هدف از کاربرد آنها ایجاد ابهام در موصوف است. (شمیسا، ۱۳۷۳: ۸۰) به عنوان نمونه: همه نامداران آن مرز را چوطوس و چوکاوس و گودرز را (۲۱۲، ب ۵۴۳)

کاربرد «آن مرز»، این سؤال را مطرح می کند که منظور کدام مرز است؟ از این رو، «آن» در این بیت، ابهام برانگیز است و خواننده به عهد ذهنی از «آن مرز»، مرز ایران و توران را درمی یابد و صفات اشاره، نشانه های «مشخص کننده» محسوب می شوند.

سایر انگیزه های بلاغی صفت اشاره عبارتند از: تقبیح و تمسخر موصوف: نیننی از این لشکر بیکران / یکی مرد جنگی و گرز گران (۲۰۷، ب ۴۷۰)؛ هشدار و آگاهی بخشی به مخاطب به کمک صفت های بیانی برای مشخص تر و محسوس تر شدن موصوف: از آن پرده سبز و مرد بلند / وز آن اسب و آن تابداده کمند (۲۱۶، ب ۵۹۵)؛ تعریض به کند ذهنی شنونده، زمانی که شنونده موصوف را تا شکل محسوس نیابد، درک نکند (حسام العلماء، ۱۳۳۶: ۶۸): تنت را بر این نیزه بریان کنم / ستاره بدین کار گریان کنم (۲۲۰، ب ۶۵۱)؛ عظمت و زیبایی موصوف: چو رستم بدان سان پریچهره دید / ز هر دانشی نزد او بهره دید (۱۷۶، ب ۸۸)؛ بیان تحسر و تأسف موصوف: نیابی همان رفته را باز جای / روانش کهن شد به دیگر سرای (۲۴۶، ب ۱۰۲۲).

۵-۲. **صفت مبهم:** توضیحی ابهام آمیز در باره اسم / موصوف می دهد. بعضی از صفت های مبهم عبارتند از: هر، همه، هیچ، چند، چندی، چندان، بسی، بسیار و دیگر.

صفت مبهم با ۱۵ درصد کاربرد، بعد از صفت اشاره و صفت بیانی پیشین، بیشترین کاربرد را در داستان رستم و سهراب دارد و دلیل آن، این است که اولاً حماسه در گستره ای از گذشته مبهم شکل می گیرد؛ ثانیاً ابهام زمان و مکان یکی از خصایص اصلی منظومه های حماسی است (مختاری، ۱۳۷۹: ۷۵ / صفا، ۱۳۸۴: ۱۲) و فردوسی به کمک

این شگرد و آفرینش فضای ابهام‌آمیز؛ بر ارزش حماسی شاهنامه افزوده است. انگیزه‌ها و اغراض معنایی و زیبایی‌شناختی کاربرد بعضی از صفات مبهم عبارتند از:

۱. «هر»: صفت مبهم «هر» برای مقاصد زیر به کار می‌رود:

۱-۱. شمول و فراگیری موصوف: دلالت بر شمول بر دو قسم است: (۱) توزیع، که با «هر» انجام می‌گیرد؛ (۲) تعمیم، که با «همه» انجام می‌پذیرد. (مرزبان راد، ۱۳۷۴: ۷۹ / فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۳۲۶) و هر دو غالباً به عنوان نشانه‌های «مشخص‌کننده» عمل می‌نمایند:

چنین گفت رستم که هر شهریار که کردی مرا ناگهان خواستار... (۲۲۱، ب ۶۶۴)

«هر شهریار» به معنای یک یک پادشاهان است.

۱-۲. اغراق و ادعا: در بیت زیر اینکه بنا به ادعای هجیر، رستم نگهبان هر مرز و هر کشور خوانده شده، اغراق آمیز است و می‌توان «هر» را مترادف با «همه» فرض کرد و انگیزه کاربرد آن، بسط آگاهانه معنای سپهداری رستم در سراسر کشور، به قصد بازنمایی عظمت و اقتدار پهلوانی اوست:

تو گفتی که بر لشکر او مهتر است نگهبان هر مرز و هر کشور است (۲۱۶، ب ۶۰۰)

اغراق صفت مبهم «هر» در بیت زیر صراحت بیشتری دارد:

دو چشمش گوزن و دو ابرو کمان تو گفتی همی بشکفد هر زمان (۱۸۷، ب ۲۴۵)

۲. همه: برای کلیت و تعمیم به کار می‌رود و مفاهیم اغراق آمیز آن عبارتند از:

الف) مفهوم شمار و مقدار و مسافت: چنان که در بیت زیر، «همه بوم و بر» به معنای قلمرو ایران است که با توجه به کارکرد اصلی صفت مبهم، ابهام‌آمیز نیز هست: «که چونان که گزدهم داد آگهی / همه بوم و بر کرد باید ت» (۲۰۴، ب ۴۳۳) و در بیت: «همه پهلوانان کاوس شاه / نشستند بر خاک با او به راه» (۲۴۵، ب ۱۰۰۸)، بر شمار پهلوانان لشکر کاوس دلالت دارد.

ب) مفهوم تمام مکانی (از آغاز تا پایان مکان/سراسر): مثلاً در نمونه های زیر، «همه کاخ» و «همه تخت» دارای چنین معنایی هستند: «همه کاخ تابوت بد سربه سر...» (۲۴۸، ب ۱۰۴۷) / «تو گفتی همه تخت سهراب بود...» (۲۰۸، ب ۴۸۸).

پ) مفهوم تمام زمانی: مثلاً در این بیت، مراد از «همه شب»، تمام طول شب است، نه شب های مختلف و «امشب»، نشانه و دلیل مدعای مذکور است: چنین گفت کامشب نباید غنود / همه شب، همی نیزه باید بسود (همان: ۲۱۰، ب ۵۰۷).

ت) مفهوم نوع و گونه: در این موارد، «همه» برابر با «هر» و دارای مفهوم «نوع» و دال بر کیفیت است (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۳۲۶)؛ چنان که در مثال های زیر، منظور از «همه تلخی» و «همه مهربانی»، هر نوع از آن است:

همه تلخی از بهر بیشی بود مبادا که با آز خویشی بود (۲۳۲، ب ۸۱۵)
همه مهربانی بر آن کن که شاه سوی جنگ ترکان نراند سپاه (۲۴۰، ب ۹۳۵)

۳. هیچ و صورت کهن آن «ایچ»: از صفات مبهم منفی هستند و بعد از آنها، «غالباً فعل نفی می آورند.» (قریب، ۱۳۷۸: ۱۰۸) «بدو گفت سهراب کاین نیست داد / ز رستم نکردی سخن هیچ یاد» (۲۱۶، ب ۵۹۸) و در صورتی که جمله شرطی باشد، فعل آن مثبت و به معنای کمی و اندکی است (نشاط، ۱۳۵۹: ۱۱۸) و گاه گسسته از موصوفش نیز به کار می رود، مثل: اگر هیچ ماندش به گیتی زمان بماند، تو بی رنج با او بمان (۲۴۱، ب ۹۵۷)

۴. چند، چندی و چندان: صفات مبهمی هستند که شماره و مقدار مبهم و یا «عددی نامعین» (قریب، ۱۳۷۸: ۱۰۸) را بیان می کنند و به همین دلیل، آنها را شمارهای غیرصریح نیز می خوانند (نشاط، ۱۳۵۹: ۸۱) و موصوفشان همیشه مفرد است. (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۷۶) کاربرد آنها در شاهنامه، فضای داستان ها را ابهام آمیز می سازد و به عنوان نشانه های «مشخص کننده» عمل می نمایند:

بگفت آنچه بشنید و نامه بداد ز سهراب چندی سخن کرد یاد (۱۹۶، ب ۳۴۵)

۵. بسی و بسیار: بر کثرت و فراوانی نامشخص دلالت می‌نمایند. این صفت‌ها از این دیدگاه که بر مقدار و شمار دلالت دارند، نه بر حالات و کیفیات، نشانه‌های «مشخص‌کننده» محسوب می‌شوند؛ اگرچه مقدارشان مبهم و نامشخص است:

سپارم به تو گنج آراسته بیابای بسی خلعت و خواسته (۲۱۲، ب ۵۳۸)

«بسی» در بیت زیر، ابهام موصوف، یعنی «دیو» را با اغراق نیز توأم کرده است:

تبه شد بسی دیو در جنگ من ندیدم بدان سو که بودم شکن (۲۲۲، ب ۶۸۵)

۶. دیگر/دگر: این صفت بر شخص یا چیزی نامعین دلالت می‌کند. (قریب، ۱۳۷۸: ۱۰۹). در مثال‌های زیر، «روز» به وسیله «دیگر» نامشخص شده و «کسان» با این که خود، ضمیر مبهم است، مقید شدنش به صفت مبهم «دیگر»، برای تأکید بر ابهام است: «دگر روز فرمود تا گیو و طوس / ببستند شبگیر بر پیل کوس» (۲۰۶، ب ۴۵۳)؛ «همی خواستم کش ز زین برکنم / چو دیگر کسانش به خاک افکنم» (۲۲۹، ب ۷۷۹).

۳-۵. صفت پرسشی: مراد از صفت پرسشی، کلماتی است که قبل از اسم می‌آیند و به وسیله آنها از «چگونگی، مقدار، جنس، زمان یا نسبت اسم سؤال می‌شود» (خانلری، ۱۳۷۹: ۱۱۵) و به اعتبار مفهوم، به انواع مختلفی تقسیم می‌گردند.

مقصود اصلی از صفت پرسشی، طرح پرسش برای آگاهی از امر مجهول است (علوی مقدم، ۱۳۷۹: ۶۳) اما گاهی از این مقصود خارج می‌شود و اغراض بلاغی و زیباشناختی خاصی پیدا می‌کند. نکته مهم در این باره، این است که علی‌رغم آنکه وابسته‌های پیشین را قابل حذف می‌دانند، به دلیل تمرکز اغراض زیبایی‌شناسانه بر آنها، گاه حذف این دسته از صفت‌ها، انتقال مقاصد هنری زبان را با مشکل مواجه می‌گرداند؛ مثلاً حذف صفت پرسشی «چه» در بیت زیر که مقصود از آن «نام موصوف» است، اگرچه وجه پرسشی را حفظ می‌کند، معنا و مقصود اصلی پرسش را دگرگون می‌نماید و به جای «نام موصوف»، «جنس» آن را مورد سؤال قرار می‌دهد: «چه مردی؟ بدو گفت با من بگوی» (۲۰۹، ب ۴۹۶).

به هر حال، اغراض بلاغی صفت‌های پرسشی عبارتند از:

۱. تحقیر و ناسزاگویی: گاهی در تحقیر و ناسزاگویی به کسی، «برای آنکه از الفاظ بد و رکیک استفاده نکنند، نیت خود را به طریق استفهام بیان می کنند» (بهرز، ۱۳۵۶: ۱۱۸):
چه خشم آورد، شاه کاوس کیست؟ چرا دست یازد به من، طوس کیست؟ (۲۰۰، ب ۳۸۹)
 ۲. جبر و عدم اختیار: گاهی هدف از کاربرد صفت پرسشی، اثبات جبر سرنوشت و عدم اختیار شنونده در انجام عمل است؛ چنان که در بیت زیر، ضمن انتساب مرگ سهراب به سرنوشت، تسلی خاطر رستم نیز مورد توجه است؛ در این موارد، وابسته های پیشین، نشانه های «شرح دهنده» به شمار می آیند:
 از این خویشتن خستن اکنون چه سود؟ چنین بود و این بودنی کار بود (۲۳۹، ب ۹۲۰).

۳. تهدید و تحذیر مخاطب: گاهی هدف گوینده از طرح سؤال، تهدید و اقرار گرفتن از مخاطب (علوی مقدم، ۱۳۷۹: ۶۲ و احمدنژاد، ۱۳۸۵: ۱۱۱) و شناسایی اوست. در بیت زیر، زند رزم از سؤالش، چنین هدفی دارد و به همین دلیل، صفت پرسشی «چه» به عنوان نشانه «شناساننده» عمل می نماید:
چه مردی؟ بدو گفت با من بگوی سوی روشنی آی و بنمای روی (۲۰۹، ب ۴۹۶)

۴. نهی: گاهی هدف از کاربرد صفت پرسشی، به عنوان نشانه «شرح دهنده»، نهی و بازداري مخاطب از کاری است؛ چنان که در بیت زیر، سهراب مادرش را از نمان داشتن هویت پدرش نهی می کند و در صدد است او را به معرفی پدر ترغیب کند:
 نبرده نژادی که چونین بود نمان کردن از من چه آیین بود؟ (۱۷۹، ب ۱۳۴)

در بیت زیر نیز، هجیر با طرح سؤال، سهراب را از جستجوی رستم بر حذر می دارد:
 به سهراب گفت این چه آشفتن است همه با من از رستم گفتن است (۲۱۹، ب ۶۳۶)

سایر اغراض بلاغی صفت های پرسشی عبارتند از: تحسیر و تحذیر و تسلی: تو بر خویشتن گر کنی صد گزند/ چه آسانی آید بدان ارجمند؟ (۲۴۱، ب ۹۵۶) / تعجب و تحیر: به زخم اندرون تیغ شد ریزریز/ چه زخمی؟ که پیدا کند رستخیز (۲۲۳، ب ۶۹۸).

۴-۵. **صفت شمارشی اصلی:** صفت شمارشی از دیگر وابسته‌های پیشین است که بر شماره، مقدار، ترتیب و توزیع موصوف دلالت می‌کند و به چهارنوع تقسیم می‌گردد: ۱. اصلی ۲. ترتیبی ۳. کسری ۴. توزیعی.

صفت شمارشی اصلی، به عنوان یکی از وابسته‌های پیشین، ۱۲۵ بار در داستان رستم و سهراب به کار رفته که ۶۴ بار «یک/یکی» و ۶۱ بار، سایر اعداد است. صفت شمارشی «یک/یکی»، علاوه بر عدد اصلی، در جایگاه ضمیر مبهم و نشان نکره نیز به کار می‌رود و کثرت کاربرد آن، به ضرورت ابهام‌آمیز بودن فضای داستان و شدت تأثیر آن در ابهام‌انگیزی بستگی دارد. در ارتباط با اغراض کاربرد «یک/یکی» می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. وحدت: گاهی «یک/یکی» مفید معنی وحدت، یعنی یک‌بار و یک‌دفعه و... است:

تهمتن یکی مشت بر گردنش بزد تا برون شد روان از تنش (۲۰۹، ب ۴۹۷)

۲. حصر و تأکید: گاهی هدف از کاربرد آن، ایجاد حصر و تأکید بر مقصود گوینده است؛ چنان‌که در بیت زیر:

چه آزاردم او نه من بنده ام یکی بنده آفریننده ام (۲۰۱، ب ۳۹۳)

رستم ضمن رد بندگی دیگران (تلویحاً بندگی کاوس) و اثبات آزادگی خود، خود را «فقط یا تنها» بنده آفریننده می‌خواند. یا در بیت زیر، تهمینه خود را «یکی دخت شاه سمنگان» می‌خواند که ضمن حصر موصوف بر بی‌همتایی یا یک‌دانه بودن، مفهوم تفاخر و مباهات را نیز با خود دارد. فردوسی با ذکر این صفت، به طور تلویحی قصد دارد ویژگی‌های منحصر به فرد تهمینه را در نظر رستم برجسته نماید:

یکی دخت شاه سمنگان منم ز پشت هژبر و پلنگان منم (۱۷۵، ب ۷)

نکته مهم و قابل تأمل در باره اختیاری بودن صفت شمارشی اصلی به عنوان وابسته پیشین اسم، این است که اگرچه حذف بعضی از آنها امکان پذیر است، در بعضی موارد، حذف آنها نادرست و محلّ معنای جمله است؛ مثلاً در این بیت:

چو نه ماه بگذشت بر دخت شاه یکی کودک آمد چو تابنده ماه (۱۷۷، ب ۱۱۲)

اولاً حذف «نه» در جایگاهی که نیاز به صراحت است، ایجاد ابهام می کند و ثانیاً با توجه به این که زمان بارداری یک اصل طبیعی، علمی و اثبات شده و اساساً نه ماه است، نه می توان آن را حذف کرد و نه می توان عدد دیگری را جایگزین آن نمود و مهم تر از همه اینکه صفت های شمارشی اصلی در این گونه موارد، نقش نشانه های «مشخص کننده» را ایفا می نمایند؛ چنان که در بیت زیر نیز حذف یا جایگزینی «دو»، به دلیل تصریح و تأکید شاعر بر دو پهلوان، یعنی هومان و بارمان، ایجاد ابهام و اختلال می کند:

برفتند بیدار دو پهلوان به نزدیک سهراب روشن روان (۱۸۱، ب ۱۵۶)

گاهی صفت شمارشی، مشخص کننده کثرت است و شمار واقعی آن مدنظر نیست: «ز ترکان به گرد اندرش صد دلیر» (۲۰۸، ب ۴۹۰)؛ «تنش زور دارد به صد زورمند» (۲۱۷، ب ۶۱۶) و گاهی نیز صفت شمارشی، بنا به اقتضای شعر به صورت مقلوب، یعنی بعد از موصوف می آید که می تواند معنای تقریب نیز داشته باشد: «ز لشکر بیامد هشیوار بیست» (۲۳۹، ب ۹۲۲)؛ «پرستار پنجاه با دستبند» (۲۰۸، ب ۴۹۱).

۵-۵. یک نکره: اسم نکره یا ناشناس، اسمی است که شنونده، صاحب آن را نمی شناسد. «یک و یکی» به عنوان نشان نکره، در صورتی که در جایگاه شماره نباشند، قبل از اسم می آیند و «ی» نکره، بعد از اسم واقع می شود. (سلطانی، ۱۳۶۸: ۳۸) این نشانه ها گاهی به تنهایی و گاهی با هم به کار می روند. به اعتقاد معین، آوردن «یک» برای یک چیز نامعین، نشان دهنده بلاغت سخن است (معین، ۱۳۳۷: ۲۵۸) و نکره آوردن اسم با نشان «یک/یکی»، به عنوان وابسته پیشین، بنا به دلایل و انگیزه های خاصی انجام می گیرد که مهم ترین آنها عبارتند از:

۱. افراد موصوف: در این حالت، با این که موصوف نکره است، گوینده آن را از یک فرد خاص خارج کرده و افراد نامعین زیادی را مشمول آن می‌گرداند و در این موارد، یک/یکی نکره، نشانه مشخص‌کننده محسوب می‌شود:

نداند همی مردم از رنج آز یکی دشمنی را ز فرزند باز (۲۲۴، ب ۷۰۸)
 مبدا که او در میان دو صف یکی مرد جنگاور آرد به کف (۱۹۱، ب ۲۸۹)

۲. تعظیم موصوف: گاهی برای تعظیم و توقیر، موصوف را به صورت نکره می‌آورند (علوی مقدم، ۱۳۷۹: ۴۵) و علایم نکره، نقش نشانه‌های «شرح‌دهنده» را ایفا می‌کنند؛ چنان که در بیت های زیر، «باره» و «پور» به قرینه «یکی»، معنای باره تنومند و قوی و بلند قامت و معنای استعاری فرزندی رشید یا بسیار دلیر را با خود دارند:

یکی باره پیشش به بالای او کمندی فروهشته تا پای او (۲۱۳، ۵۶۲)
 دو دیگر که از تو مگر کردگار نشانند یکی پورم اندر کنار (۱۷۵، ب ۸۵)

۳. اصرار به مجهول ماندن موصوف: «گاهی برای این که گوینده نمی‌خواهد موصوف را معرفی کند، آن را به صورت نکره می‌آورد» (علوی مقدم، ۱۳۷۹: ۴۶) لیکن انگیزه اصلی این امر را در شاهنامه می‌توان ضرورت ابهام زمان و مکان و... در متون حماسی دانست:

به زیر دژ اندر یکی جای بود کجا دژ بدان جای بر پای بود (۱۹، ب ۲۷۰)
 بیامد یکی برز بالا گزید به جایی که ایرانیان را بدید (۲۱۱، ب ۵۳۱)

۴. تحسر و تأسف: گاهی «یک و یکی»، وظیفه انتقال تحسر و تأسف موصوف را بر عهده دارند و در این حالت، نقش نشانه شرح‌دهنده را ایفا می‌نمایند؛ مثلاً در بیت زیر، «یکی آه» می‌تواند به مفهوم «آه دردناک یا سوزناک» باشد:

بپیچید از آن پس یکی آه کرد ز نیک و بد، اندیشه کوتاه کرد (۲۳۷، ب ۸۹۱)

سایر انگیزه‌های بلاغی «یک نکره» عبارتند از: کثرت موصوف: یکی لشکر آمد ز پهلو به دشت/ که از گرد ایشان هوا تیره گشت (۲۰۶، ب ۴۵۶)؛ تقلیل موصوف: به نزدیک من با

یکی جام می / سزد گر فرستی هم اکنون ز پی (۲۴۲، ب ۹۶۵)؛ تفاخر و مباحثات موصوف: یکی بوستان دید در اندر بهشت/به بالای او سرو دهقان نکشت (۱۸۷، ب ۲۴۴)؛ تحقیر موصوف: چرا دارم از خشم کاوس باک/ چه کاوس پیشم چه یک مشت خاک (۲۰۴، ب ۴۲۸).

۵-۶. **صفت بیانی پیشین:** صفت بیانی، صفتی است که غالباً پس از اسم می آید و با کسره به آن اضافه می شود و یکی از ویژگی های موصوف را بیان می کند. انواع صفت بیانی عبارتند از: ساده، فاعلی، مفعولی، نسبی و لیاقت. بنابراین، صفت بیانی اساساً جزو وابسته های پسین است اما گاهی ضمن حذف کسره، بنابه اغراض خاصی، آن را پیش از موصوف می آورند و در این حالت از آن با نام صفت و موصوف مقلوب (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۴۹) یاد می کنند و آن را وابسته پیشین به شمار می آورند. تقدیم صفت بر موصوف بیشتر جنبه تأکیدی دارد و نشان دهنده اهمیت صفت است؛ چنان که در نمونه های زیر، اساساً صفت های پیشین «شیرپیکر، تنگ و کوتاه» مورد توجه شاعرند:

یکی شیرپیکر درفشی به زر درفشان یکی در میانش گهر (۲۱۳، ب ۵۵۶)
یکی تنگ میدان فرو ساختند به کوتاه نیزه همی تاختند (۲۲۳، ب ۶۹۵)

عمده ترین اغراض بلاغی صفت بیانی مقلوب/پیشین، به عنوان مهم ترین نشانه شرح دهنده، عبارتند از: الف) تأکید بر موصوف: به عنوان نمونه، فردوسی در «اگر تندبادی بر آید ز کنج» (۱۶۹، ب ۱) با مقید کردن «باد» به صفت پیشین «تند»، تأکید خود بر موصوف را بیان می کند و از «تندباد»، توسعاً توفان را اراده می کند که کارکرد مورد نظرش، یعنی «به خاک افکندن نارسیده ترنج» را دارد؛ ب) استرحام و شفقت مخاطب: مثل «نارسیده» در این بیت که با براعت استهلال، بر جوانی و جوان مرگ شدن سهراب دلالت دارد: «اگر تندبادی بر آید ز کنج/ به خاک افکند نارسیده ترنج (همان)؛ پ) تعظیم موصوف: مثلاً «سخت سوگند» می تواند به معنی سوگند عظیم و بی بازگشت باشد: یکی سخت سوگند خوردم به بزم/ بدان شب کجا کشته شد زند رزم (۲۲۰، ب ۶۵۲).

۵-۷. **شاخص:** به عنوان نشانه مشخص کننده، عبارت است از «عناوین و القابی که بدون نشانه یا نقش نمایی، پیش از اسم می آیند و نزدیک ترین وابسته به هسته گروه اسمی اند.»

(وحیدیان، ۱۳۸۲: ۷۲) بعضی از شاخص‌های مشهور در شاهنامه عبارتند از: شاه، جهاندار، کی، سپهبد، سپهدار، رد و گرد:
 نبیره جهاندار سام‌سوار سوی مادر، از تخمه نامدار (۲۴۴، ب ۹۸۶)
 سپهدار گودرز گشواد رفت به نزدیک خسرو خرامید تفت (۲۰۲، ب ۴۰۲)

در شاهنامه، ذکر القاب و عناوین برای اشخاص فراوان است و عمده‌ترین دلایل آن عبارتند از:

۱. فضای حماسه‌ها اساساً درباری و رعایت سلسله‌مراتب در دربارها اجتناب‌ناپذیر بوده است؛ از این رو، شاخص‌ها مبین تمایز مراتب شخصیت‌ها هستند.
۲. نشانه میزان احترام، محبوبیت و جایگاه شخصیت‌ها در جامعه، فضای داستان و پیشگاه شاعر است؛ چنان‌که فردوسی پادشاهان محبوب شاهنامه، نظیر فریدون را با اوصافی مانند «شاه پیروز یزدان‌شناس» و «دادگر شهریار زمین» و «جهاندار» می‌خواند، اما از پادشاهان بی‌خرد، سبک‌سر و هوس‌بازی چون کاوس، فقط به «شاه» یا «کی» بسنده می‌کند و اینها را گاه در جایگاه شاخص قرار می‌دهد؛ مثل:
 چه خشم آورد، شاه کاوس کیست؟ چرادست یازد به من، طوس کیست؟ (۲۰۰، ب ۳۸۹)

در بعضی موارد برای تحقیر کاوس، حتی از کاربرد شاخص‌های حداقلی هم پرهیز می‌کند: تودانی که کاوس را مغز نیست به تندی، سخن گفتنش نغز نیست (۲۰۴، ب ۴۲۲)

و نه تنها به تلویح که حتی به تصریح، او را دیوانه می‌خواند:

به نزدیک این شاه دیوانه شو وزین در، سخن یاد کن نو به نو (۲۰۲، ب ۴۰۰)

علاوه بر این، فردوسی با آوردن شاخص‌هایی مثل سپهبد، سپهدار و گرد برای شخصیت‌هایی چون سهراب، گودرز، گیو و هجیر، محبوبیت آنها را بازگو می‌کند:
 سپهدار سهراب، نیزه به دست یکی بارکش باره‌ای برنشست (۱۹۳، ب ۳۰۳)

نتیجه

وابسته‌های پیشین در شمار یکی از عناصر مهم دستوری اند که ارزش دستوری و بلاغی آن‌ها، اول به جایگاه آنها و دوم، به مناسبات درونی عناصر و نشانه‌ها و دلالت‌های معنایی متن مربوط می‌گردد؛ از این رو، معنای گزاره، تابع بافت موقعیتی‌ای است که در آن واقع شده است. با توجه به بررسی‌های توصیفی و بلاغی این پژوهش در باره هفت وابسته پیشین در داستان رستم و سهراب، صفت اشاره با ۴۱٪ بیشترین کاربرد و صفت پرسشی با ۲٪ کمترین کاربرد را دارد و صرف نظر از کارکردهای دستوری این وابسته‌ها، مهم‌ترین مقاصد بلاغی آنها عبارت است از: ۱. تمیز و تشخیص موقعیت موصوف، ۲. تعظیم موصوف، ۳. تحقیر موصوف، ۴. تحسر و تأسف، ۵. تقبیح و تمسخر، ۶. ابهام، ۷. شمول و فراگیری، ۸. اغراق، ۹. تهدید و تحذیر، ۱۰. نهی، ۱۱. حصر و تأکید، ۱۲. تفاخر و مباهات، ۱۳. استرحام و شفقت و ۱۴. منزلت و محبوبیت.

اگرچه حضور وابسته‌ها در گزاره‌ها، بدون هسته‌ها امکان‌پذیر نیست و از دیدگاه ساختاری و دستوری، قابل حذف‌اند، از دیدگاه معناشناسی، حذف وابسته‌ها در بعضی موارد امکان‌پذیر به نظر نمی‌رسد و نه تنها حذف بلکه حتی جانشینی آنها، معنای گزاره‌ها را با ابهام و اختلال جدی روبه‌رو می‌نماید. هم‌چنین در پاره‌ای از موارد، بیشترین التذاذ ادبی از کشف یا آفرینش مقاصد زیبایی‌شناسانه وابسته‌های پیشین پدید می‌آید.

نکته مهم دیگر این که وابسته‌های پیشین در داستان مذکور، در بیشتر موارد، نقش دو نشانه مشخص‌کننده و شرح‌دهنده را ایفا کرده‌اند و می‌توان نتیجه گرفت که این دو نشانه، با زبان و بیان حاکم بر شاهنامه که دارای روح حماسی و کنش توصیفی و تصویری است، بیشترین سازگاری را دارند.

فهرست منابع

- ۱- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۵). **دستور تاریخی زبان فارسی**. چاپ اول. تهران: سمت.
- ۲- احمدنژاد، کامل. (۱۳۸۵). **معانی و بیان**. چاپ دوم. تهران: زوآر.
- ۳- احمدی، بابک. (۱۳۸۵). **ساختار و تأویل متن**. چاپ هشتم. تهران: نشر مرکز.
- ۴- الحسینی، محمدعلی. (۱۳۸۶). **زبان شناسی توحیدی**. ترجمه سید حسین سیدی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۵- باطنی، محمدرضا. (۱۳۸۵). **توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی**. چاپ شانزدهم. تهران: امیرکبیر.
- ۶- بهروز، اکبر. (۱۳۵۶). «**ادوات و اغراض استفهام در زبان فارسی**». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۲۹، شماره ۱۲۱، صص ۱۰۰-۱۳۷.
- ۷- پالمر، فرانک رابرت. (۱۳۸۱). **نگاهی تازه به معنی شناسی**. ترجمه کوروش صفوی. تهران: نشر مرکز.
- ۸- حسام العلماء آق اولی، عبدالحسین (۱۳۳۶). **دُرَرُالادب**. چاپ دوم. شیراز: کتابفروشی معرفت.
- ۹- خانلری، پرویز. (۱۳۷۹). **دستور زبان فارسی**. چاپ هفدهم. تهران: توس.
- ۱۰- دوسوسور، فردینان. (۱۳۸۵). **درس های زبان شناسی همگانی**. ترجمه نازیلا خلخالی. چاپ دوم. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- ۱۱- رجایی، محمدخلیل. (۱۳۷۹). **معالم البلاغه در معانی و بیان و بدیع**. چاپ پنجم. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- ۱۲- ریکور، پل (۱۳۸۴). **زندگی در دنیای متن**. ترجمه بابک احمدی. چاپ چهارم. تهران: هرمس.
- ۱۳- سلطانی گردفرامری، علی. (۱۳۶۸). **از کلمه تا کلام**. چاپ چهارم. بی جا: چاپخانه - حیدری.
- ۱۴- شفیعی، محمود. (۱۳۴۳). **شاهنامه و دستور**. تهران: نیل.
- ۱۵- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۳). **معانی**. چاپ دوم. تهران: میترا.

- ۱۶- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۴). **حماسه‌سرایی در ایران**. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.
- ۱۷- علوی‌مقدم، محمد و اشرف‌زاده، رضا. (۱۳۷۹). **معانی و بیان**. چاپ دوم. تهران: سمت.
- ۱۸- عمر، احمد مختار. (۱۳۸۵). **معناشناسی**. ترجمه سیدحسین سیدی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۱۹- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). **شاهنامه**. براساس چاپ مسکو، جلد دوم. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ دوم. تهران: دفتر نشر داد.
- ۲۰- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۷۸). **جمله و تحوّل آن در زبان فارسی**. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
- ۲۱- _____. (۱۳۸۰). **گفتارهایی درباره‌ دستور زبان فارسی**. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- ۲۲- _____. (۱۳۸۲). **دستور مفصل امروز**. تهران: سخن.
- ۲۳- قریب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۷۸). **دستور زبان فارسی**، چاپ سوم، تهران: فردوس.
- ۲۴- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۵). **نامه باستان**. جلد اول و دوم. چاپ سوم. تهران: سمت.
- ۲۵- مختاری، محمد. (۱۳۷۹). **حماسه در رمز و راز ملی**. چاپ دوم. تهران: توس.
- ۲۶- مرزبان‌راد، علی. (۱۳۷۴). **دستور سودمند**. چاپ هشتم. بی‌جا: نشر قومس.
- ۲۷- معین، محمد. (۱۳۳۷). **مفرد و جمع و معرفه و نکره**. تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۸- نشاط، سید محمود. (۱۳۵۹). **شمار و مقدار در زبان فارسی**. تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۹- وحیدیان کامیار، تقی و عمرانی، غلامرضا. (۱۳۸۲). **دستور زبان فارسی**. جلد اول. چاپ چهارم. تهران: سمت.